

مکاتبه فقهی - اصولی پاسخ شیخ العراقین(شیخ عبدالحسین) به سید صالح داماد

حجت‌الاسلام و المسلمین علی قنبریان

مصحّح و محسّن: حجت‌الاسلام و المسلمین علی قنبریان(مدرّس حوزه علمیه)

با مقدمه‌ای از حضرت آیت‌الله سید باقر خسروشاهی(متولی مدرسه علمیه شیخ عبدالحسین)

اشاره

مقدمه آیت‌الله خسروشاهی

مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالحسین بن علی تهرانی، مشهور به شیخ‌العراقین از بزرگان علماء و مجتهدین اواخر قرن سیزدهم هجری است. مرحوم آیت‌الله حاج میرزا حسین نوری، صاحب مستدرک الوسائل (ج3:ص397) درباره وی می‌نویسد: «شیخی و أستاذی و من إلیه فی العلوم الشرعیة استنادی، أفقه الفقهاء و أفضل العلماء العالم الربانی، کان نادرة الدّهـر و أعجوبة الزمان فی الدقـة و التـحقيق و جودة الفهم و سرعة الإنـتقال و حسن الضـبط و الإـتقان و كثـرة الحفـظ فـي الفـقه و الحـديث و الرـجال، حـامـي الدـين و دـافـع شـبهـةـ الملـحدـين....»

شیخ‌العراقین از شاگردان مشارِ بالبانِ مرحوم صاحب جواهر بود که در دقـت نظر و جولان ذهن و سرعت انتقال و عمق حافظه در علوم مختلف فقه و حدیث و رجال و لغت و تفسیر از نوادر روزگار علمای شیعه بود. او به سال 1222 قمری در تهران متولد شد و از نوجوانی به تحصیل علوم اسلامی همت گماشت. برای تکمیل دروس حوزوی، به نجف اشرف هجرت نمود و بعد از پایان علوم مقدماتی، در حوزه درس صاحب جواهر و شیخ مشکور حولاوی و شیخ عیسی زاهد حاضر گردید تا به درجات عالی علوم اسلامی نائل آمد و توانست از استاد میرزا شریعت مرحوم صاحب جواهر، اجازه اجتہاد دریافت نماید. سپس به زادگاه خویش تهران بازگشت و بعد از مدتی در دارالخلافه تهران در ردیف اول از علمای دینی قرار گرفت. وی علاوه بر پاسخ به شباهت و حضور دائم در میان مردم به عنوان یک عالم برجسته، در حمایت از دین میان و اقشار محروم جامعه، سعی وافر و تلاشی مضاعف داشت.

شیخ عبدالحسین در نهی از منکر و امر به معروف حتی نسبت به بزرگان حکومتی، ابائی نداشت. صولت و عظمت او دلها را به خود جذب کرده و بدین جهت، محبوبیت خاصی در بین مردم یافته بود؛ بهنحوی که در موارد متعددی در مقابل تصمیمات ناصرالدین شاه قاجار که به نظر او موافق شرع انور نبود، ایستاد تا این که نهایتاً توفیقات این عالم ناهی از منکر در جامعه اسلامی، به مذاق حکومت‌گران، تلغخ آمده و مقدمات تبعید او را از تهران فراهم نمود؛ به این صورت که ناصرالدین شاه، پیشنهاد تعمیر و توسعه صحن مطهر حضرت سیدالشهداء(ع) را به وی ارائه نمود. این‌گونه بود که شیخ‌العراقین، وادار به مهاجرت از تهران به عتبات عالیات شد و علاوه بر کسب موقفیت‌های علمی و دینی بسیار که در حوزه علمیه آن روز نجف، کربلا و سامرآ پیدا کرد، نسبت به توسعه صحن‌های مطهر حضرات ائمه معصومین(ع) و ایجاد مدارس و کتابخانه‌ای مهم و بزرگ که مملو از کتب خطی و چاپی بزرگان شیعه و اسلام بود، همت گماشت.

شیخ عبدالحسین در زمان اقامت خویش در تهران، مورد توجه صدر اعظم باکفایت قاجار یعنی میرزا تقی خان

امیرکبیر بود؛ به گونه‌ای که امیر در مواردی متعدد، افرادی را به وی مراجعه می‌کرد، برای فصل خصومات و بازنگری در پرونده‌های قضایی، به شیخ ارجاع می‌داد. این اعتماد و وثوق میان امیر و شیخ تا بدانجا بود که امیر، او را به عنوان وصی خوبیش انتخاب نمود و وصیت کرد که از ثلث اموالش، مدرسه و مسجدی با تولیت و مسئولیت شیخ، بنا شود. شیخ بعد از قتل امیرکبیر، مسجد و مدرسه‌ای را که اکنون به نام خودش معروف است، بنا نمود و این مرکز، از آن زمان تا به حال، مرکز خدمات برجسته‌ای برای تحصیل و ترویج آئین مقدس اسلام می‌باشد. خداوند متعال، او و امیرکبیر را با محمد و آل محمد(ص) محشور بفرماید.

سید باقر خسروشاهی

تهران / مدرسه علمیه شیخ عبدالحسین

18/10/1393

مقدمه مصحح

در متن ذیل، آقا میرزا سید صالح داماد عرب تهرانی(م) 1330 از شیخ‌العراقین، شیخ عبدالحسین بن علی تهرانی (م 22 رمضان 1286)، سوالی از وکالت در طلاق، ضمن عقد لازم پرسیده و او پاسخ داده است. کاتب در ابتدای نامه چنین نگاشته است: «سؤال و جواب بین العالمين الفقيهين السيد السندي المخصوص بالصلاح و إلسداد [...] سيد صالح المعروف بداماد و الشیخ الفقیه المجتهد شیخ‌العراقین شیخ عبدالحسین الطهرانی فی مسئلله الوکالة فی الطلاق فی ضمن العقد اللازم [...]».

این سؤال و جواب فقهی، به زبان عربی است و با عنوان «پاسخ تهرانی به داماد» در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره نسخه 1/770 موجود می‌باشد. نسخه دارای خط نسخ ریز و درشت بوده و بدون ذکر نام کاتب و بی‌تاریخ، در 3 برگ (برگ 2 ب-5 ب) کتابت شده است که از مجموعه نسخه‌های خطی اهدایی سید محمد مشکوئه به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محسوب می‌گردد. با تلاش‌ها و کاوش‌هایی که در کتابخانه‌های ملی، مجلس شورای اسلامی، بروجردی (قم)، فیضیه (قم)، آستان قدس رضوی، دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد، مروی تهران، ملک و سایت کدنا (کتابخانه دیجیتالی نسخه‌های خطی و اسناد شرقی، mzi) و فهرستواره دست‌نوشت‌های ایران (دنا) و همچنین فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا) تألیف مصطفی درایتی صورت گرفت، هیچ نسخه دیگری که در امر تصحیح، مساعد باشد، یافت نگردید. نامه بعد از تصحیح و ویرایش، جهت مطالعه و بازبینی مجدد، خدمت حضرت آیت‌الله خسروشاهی، متولی محترم مدرسه علمیه شیخ عبدالحسین تهرانی ارائه گردید و در نهایت، مورد تأیید ایشان قرار گرفت.

در چهار قسمت نامه، شیخ‌العراقین از برخی افراد، با عظمت یاد کرده و چنین می‌گوید:

1. و مجمل الكلام ما أشرنا اليه و قد نبه علي بعض ما ذكرناه شيخنا شيخ الطائفه أثناء الدرس بعد طول الكلام في محضره الشريف قدس الله نفسه الزكية.

2. و قد عرضت ما حررته بقولي أقول إلي هنا مما خطر بخاطري الفاتر من الشبهات الي حضرة المولى المجيب راجياً رفعها من ذلك الجناب فكيف المعرض لدى جناب السيد السندي أدام الله أيام عزه و علاه.

3. أقول مستفهمأ من المولى المجيب دام علاه و راجياً الورود و التروي من نحو تحقیقاته.

4. و قد عرضت جميع ما حررناه من السؤال و الجواب و ما سمح لي من الشبهات التي ذكرتها بقولي أقول إلي هنا إلي المولى الأعظم المحروس بعين عناية الله الذي هو من رؤساء مشايخنا و أفقه أهل زماننا وبعد أن اطلع

علي ذلك كله حقّ بما بلغ أعلى درجة التّحقيق و كتب ما يليق أن يكتب بالنور علي جهات الحور فقال دام علاه وأجاد و لنعم ما أجاد و قال.

حال این که مقصود او در این چهار موضع، شخص واحدی است یا اشخاص متعددی، مدّ نظر وی می باشد و آیا مقصود، یکی از اساتید هشتگانه اوست¹، چندان برای ما روشن نیست.

- ۱- استفاده از مباحث اصولی

اهمیت فروع دین و احکام اسلامی بر کسی پوشیده نیست؛ زیرا که ثواب و عقاب الهی، دائمدار افعال است و هر کس که بخواهد به ثواب اخروی برسد، باید افعال خود را بر احکام اسلامی، منطبق نماید. در شرافت علم فقه همین بس که در مورد آن سروده شده است:

غایته فوز بعلیينا

موضوعه فعل مکلفينا

(موضوع علم فقه، افعال مکلفین و غایت و هدف آن، رسیدن به علیین است.)

از همین جاست که اهمیت دانش اصول فقه دانسته می شود؛ چرا که این علم از علوم اصالتی نیست، بلکه از علوم آلی محسوب می گردد. فقیه با بهره گیری از این دانش می تواند احکام الهی را از منابع خودش؛ یعنی قرآن، سنت، عقل و اجماع، استنباط کرده و در دسترس مکلفین قرار دهد تا با انجام آن، خشنودی خداوند به دست آید.

در توضیح و تبیین مطلب مذکور یاد آور می شوم: علوم بر دو دسته اصالتی و آلی است. علوم اصالتی، علوم اصلی هستند که خودشان مقصود بالذات بوده و جنبه مقدمت برای علوم دیگر ندارند؛ همچون فلسفه، فقه و حدیث. در مقابل، علوم آلی، علومی هستند که ابزار دیگر علوم بوده و برای آن علوم، تدوین شده‌اند؛ مانند منطق که برای علوم عقلی بهویژه فلسفه به وجود آمده تا مانع از خطای در فکر و برهان و قیاس شود، و یا آن که علم رجال برای شناخت وضعیت احادیث وضع گردیده تا به سبب آن، روات حدیث، جرح و تعدیل شده و احادیث کاذب از احادیث صادق بازشناخته شوند. علم اصول فقه نیز نسبت به فقه، جنبه مقدمت دارد و برای آن، مدون گشته است تا ابزاری در دست فقیه باشد که به وسیله آن، قدرت اجتهاد و استنباط احکام را به دست آورد.

علم اصول را به تعبیراتی گوناگون تعریف کرده‌اند که بدون شک، مقصود همه تعاریف، یک چیز است و آن، مفاد این تعبیر می باشد: «هو العلم بالقواعد الممهدة لـ الاستنباط الأحكام الشرعية الفرعية». «علم اصول، علم به قواعد یعنی کبریات کلیه‌ای است که چنان‌چه صغیریات آن‌ها بدان‌ها ضمیمه گردد، حکم شرعی فرعی نتیجه می‌دهد؛ اعم از حکم واقعی یا ظاهری؛ به عنوان نمونه، «دلالت امر بر وجوب»، قاعده‌ای اصولی است؛ زیرا اگر مصادقی از امر را به دست آوریم، مثلاً امری که به نفقه دادن به زن و فرزند تعلق گرفته است و این مصدق را به آن قاعده، ضمیمه کنیم؛ یعنی بگوییم: «به پرداخت نفقه به زن و فرزند امر شده است» و «هر چیز که به آن امر شده، واجب است» (زیرا امر بر وجوب دلالت می‌کند)، نتیجه می‌دهد: «پس پرداخت نفقه به زن و فرزند واجب است»؛ و این نتیجه، حکمی فقهی است.

استفاده از مباحث و قواعد اصول فقه در جای جای مکتبه پیش رو مشهود است؛ به چند مورد به عنوان نمونه اشاره می گردد:

1. بحث از اجماع و حجیت آن و بحث از حدود و ثغور و کمیت و کیفیت آن در اصول فقه در بحث

«الحجج والأمارات» در ذیل عنوان «أحكام الظن المعتبر» (سبحانی، 154: 1387) همراه با ظنون دیگری؛ همچون: حجّۃ ظواهر الكتاب، الشهرة الفتوائیة، حجّۃ السنّة المحکیة بخبر الواحد و حجّۃ قول اللغوي مطرح شده است و فقها نیز در استنباط احکام فرعیه شرعیه از آن استفاده می‌کنند. در نامه حاضر نیز شیخ العراقيین از اجماع استفاده کرده است که به عنوان نمونه، دو مورد تذکر داده می‌شود:

الف) در جایی از نامه، جهت اثبات خاص بودن مسئله چنین آورده است: «لم ينعقد إجماع على العموم»؛
ب) در مورد عدم انتقال وكالت به وارث به اجماع تمسک کرده و می‌گوید: «لا تنتقل إلى وارثه بالبداهة و
يأجماع علماء الإسلام.»

2. تمسک به اطلاق و تقييد ادله (آخوند خراسانی، بی‌تا: 241) بین فقها مرسوم می‌باشد؛ در این نامه، در ذیل سه مورد، از مطلق و مقید بحث شده است:

الف) هذا الشرط تابع لإنشاء المشترطين إطلاقاً و تقييداً؛

ب) على إطلاقات الوكالة والإطلاقات الدائمة على أنها جائزة؛

ج) لا ريب أنّ إطلاق كلام القائلين بالأول يشمل اشتراط الوكالة في كلّ من الطلاق و غيره.
در نمونه سوم برای شمول و تسری و کالت در غیر طلاق، از اطلاق کلام استفاده شده است.

علاوه بر اجماع و اطلاق و تقييد، از مباحث و اصطلاحات اصولی ذیل نیز استفاده گردیده است:

- وليس في الأدلة ما يقتضي بطلان هذا الشرط في غير الطلاق (اقتضاء).

- كما يساعد عليه العرف (حجّۃ عرف و سیره در بحث از قطع و احکام آن).

- لبطلان الشرط وهو يقتضي فساد العقد كما هو المعروف بين الأصحاب (شرط).

- للدليل الذي هو عموم ما دلّ على وجوب الوفاء بالعقود (عام و خاص).

- فلا يكون منافيًّا لعموم «أوفوا بالعقود» و عموم «المؤمنون عند شروطهم» (عام و خاص).

2- شیخ العراقيین

مرحوم تهرانی از زمان محمدشاه قاجار تا زمان ناصرالدین شاه، یکی از بزرگ‌ترین علمای آن دوره تهران به شمار می‌آمد و برخی گفته‌اند جز ملاعلی کنی از همه علماء، موجه‌تر بود. پس از این که ثلث اموال امیرکبیر در اختیار او قرار گرفت و به علاوه، کمک‌های مالی ناصرالدین شاه نیز مکرر به دست او می‌رسید، مقرر گردید که متصدی عمران و تعمیر عتبات عالیات گردد. وی در عراق، به این خدمت مشغول شد و نزد حکام عثمانی آن دوره نیز عظمتی چشمگیر یافت؛ به گونه‌ای که انواع مراجعات به او صورت می‌گرفت. در نتیجه، آنجا هم شیخوخخت او تثبیت و به شیخ العراقيین ملقب گردید (عراق عجم و عراق عرب).²

شیخ، وصیّ محمد تقی خان امیرکبیر بود و از مال‌الوصایه او مسجد معروف به شیخ عبدالحسین³ و مسجد آذربایجانی‌های مقیم تهران را بنا نهاد. شیخ در سال 1274 قمری به درخواست ناصرالدین شاه، برای تعمیر و توسعه صحن مطهر حضرت سیدالشهداء(ع) به کربلا هجرت کرد. آثار قلمی چندی از او بر جای مانده

است؛ از جمله: رساله عملیه، طبقات الرواہ (ناتمام است)، مصباح النجاء و ترجمه نجاء العباد (فانی، صدر حاج سیدجوادی و خرمشاهی، 177: 1357).

شیخ عباس قمی در مورد وی می‌گوید: «المولی الأجل الحاج الشيخ عبدالحسین الطهرانی؛ قال شیخنا فی المستدرک فی ذکر مشایخه و منها ما أخبرنی به إجازة شیخی و أستاذی و من إلیه فی العلوم الشرعیة استنادی أفقه الفقهاء و أفضل العلماء العالم العلیم الربانی الشیخ عبدالحسین بن علی الطهرانی أَسْكَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِحُبُوهُ جنّتَهُ . کان نادرۃ الدھر و أَعْجَوْبَةُ الزَّمَانِ فِي الدِّقَّةِ و التَّحْقِيقِ و جُودَةِ الْفَهْمِ و سُرْعَةِ الِإِنْتِقالِ و حُسْنِ الْضَّبْطِ و الِإِتْقَانِ و كثرة الحفظ فی الفقه و الحديث و الرجال و اللغة حامی الدین و رافع شبهة الملحدین جاھد فی الله فی محو صولة المبتدعین أقام أعلام الشعائر فی العتبات العالیات و بالغ مجھوده فی عمارة القباب السامیات صاحبته زماناً طویلاً إلی أن نعی بینی و بینه الغراب و اتخاذ المضجع تحت التراب فی اليوم الثاني و العشرين من شهر رمضان سنة 1286 له کتاب فی طبقات الرواہ فی جدول لطیف غیر آنه ناقص» (قمی، 1368، ج 2، 397-398).

همچنین در «الفوائد الرضویه» آورده است: «الشیخ الأجل أفقه الفقهاء و أفضل العلماء العالم الربانی شیخ العراقيین الطهرانی، نادرہ دھر و اعجویه زمان خود در دقت و تحقیق و جودت فهم و کثرت حفظ و احاطه به فقه و حدیث و رجال و لغت، حامی دین و دافع شبهه‌های ملحدین، استناد شیخ ما محدث اعظم نوری نور اللہ مرقدہ. قال فی «خک» عند ذکرہ: شیخی و أستاذی و من إلیه فی العلوم الشرعیة استنادی، إلی أن قال: أقام أعلام الشعائر فی العتبات العالیات و بالغ مجھوده فی عمارة القباب السامیات، صاحبته زماناً طویلاً إلی أن نعی بینی و بینه الغراب و اتخاذ المضجع تحت التراب فی اليوم الثاني و العشرين من شهر رمضان سنة 1286 له کتاب فی طبقات الرواہ فی جدول لطیف غیر آنه ناقص. انتهى. قلت: و دفن فی جوار سیدنا المظلوم أبي عبدالله الحسین علیه السلام عند الباب السلطانی علی یسار الداخل. نقل است از عالم ربیانی حاجی میرزا محمدحسین شهرستانی رحمه‌الله در کتاب «الموائد» خویش در حال این مرحوم فرموده: در سنہ 1280 برای تعمیر صحن مطھر به کربلا آمد و مجاور گردید. تذهیب جدید قبہ مبارکه و بنای صحن و کاشی ایوان حجره‌ها و توسعه صحن شریف از سمت بالای سر مقدس به مباشرت ایشان شده و بعد از چندی به جهت تذهیب قبہ عسکریین علیه‌ما السلام به سامراء رفت. بعد از اتمام در کاظمین چندی مريض شد و در سنہ 1286 که مطابق است با کلمه مبارکه «غفور» وفات یافت. قبرش در کربلا در حجره متصل به درب سلطانی است و جمیع کتاب‌های خود را وقف بر طلاق نمود» (قمی، 1385، ج 1، 384-385).

3- مکتوبات شیخ العراقيین

طبق کاوش‌ها و بررسی‌های صورت گرفته از مراکز و کتابخانه‌هایی که کتب خطی در آنها وجود داشت، کتبی چند منسوب به شیخ العراقيین یافت شد که عبارت‌اند از:

1. نسخه خطی «مصباح النجاء»: «منتخبی با نام «مختصر مصباح النجاء فی أسرار الصلاة و سر الإستغفار بين السجدتين» توسط آیت‌الله رضا استنادی منتشر گردید؛ اما وی بعد از چندی در مقاله‌ای تحت عنوان «شیخ العراقيین و کتاب اسرار الصلاة»، در نشریه آینه پژوهش، مرداد و شهریور 1390، شماره 129 در انتساب کتاب به شیخ العراقيین تشکیک کرد.

2. نسخه سنگی و سربی «ترجمه نجاء العباد»: «کتاب «نجاء العباد فی يوم المعاد»، فقهی و به زبان عربی است و نباید با کتاب همنام خود که دعاوی و عربی است و محمد بن حسن طوسی مشهدی آن را تأليف کرده، اشتباه گردد. از کتاب مذکور، هیچ نسخه خطی وجود ندارد و فقط نسخه سنگی و سربی آن در مراکزی؛ مانند کتابخانه ملی، مجلس، آستان قدس رضوی، آیت‌الله حائری (فیضیه قم) و کتابخانه تخصصی فقه و

اصول یافت می‌شود.

3. رساله عملیه: در دایرۀ المعرف تشیع از مکتوبات شیخ‌العراقین آورده شده است، اما هیچ نسخه‌ای از آن را پیدا نکردم.

4. طبقات الرواۀ: در دایرۀ المعرف تشیع از مکتوبات شیخ‌العراقین آورده شده است، اما هیچ نسخه‌ای از آن را پیدا نکردم. البته کتابی با این عنوان، برای آیت‌الله محمدحسین طباطبائی بروجردی در قم، مؤسسه آیت‌الله بروجردی، یافت گردید: با شناسه شنسخه 263، طبقه 6 تا 12، خط نستعلیق، کاتب: مؤلف، بی‌تا، 152گ، اندازه 18 در 5/22، سم [ف: 1-153] (درایتی، 1391، ج. 80-79: 22).

5. پاسخ تهرانی به داماد: رساله حاضر.

6. اصول الفقه: ش41، خط شیخ عبدالحسین، مؤسسه بروجردی در قم (منسوب به شیخ‌العراقین).

7. شرح شرایع الاسلام: منسوب به شیخ‌العراقین است که در دو مرکز موجود می‌باشد:

الف) مؤسسه آیت‌الله بروجردی در قم: ش292، خط مؤلف، روی برگ اول: فهرست کتابها و تمثیل ریحان‌الله موسوی، به تاریخ جمادی‌الثانی 1321 با مهر بیضوی «العبد ریحان‌الله الموسوی» دیده می‌شود. شرح استدلالی مزجی بر کتاب «شرائع الاسلام» محقق حلی است. این جلد، مشتمل بر کتب مضاریه، غصب، صلح، احیاء موات، رهن، بیع عبد، مسائلی از بیع، خیارات، نقد و نسیه شروط می‌باشد. روی برگ اول، احتمال داده شده است که از شیخ عبدالحسین تهرانی باشد.

ب) کتابخانه مجلس ش475، خط مؤلف، نستعلیق، بی‌تا، 368 برگ [ف: 38-629] مشتمل بر کتب قضاء، زکاء، طهارت (بحث حیض) و صلاة (بحث الخل الواقع فی الصلاة و صلاة المسافر) می‌باشد.

8. رساله نخبه: در کتابخانه تخصصی فقه و اصول، نسخه‌ای سنگی از آن موجود می‌باشد.

4- سید صالح داماد عرب تهرانی

سؤال‌کننده، داماد مشهور به عرب است. چون پدرش داماد سیدعلی طباطبائی صاحب ریاض بود، او و برادرش حاج میرزا حسین، لقب داماد گرفتند. وی از شاگردان دایی خویش، سیدمهدي طباطبائی است. داماد در قرائت و تعظیم قرآن، سعی بسیار داشت و در امر به معروف و نهی از منکر، بسیار جدی بود. در غائله کربلا (ذی‌حجه ۸۵۲ق) او را اسیر گونه به سوی قسطنطینیه گسیل داشتند و در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه به واسطه وساطت، به تهران بازگشت.

او تا پایان عمر، ساکن تهران بود. در نود سالگی درگذشت و جنازه‌اش به کربلا منتقل و در آنجا دفن شد. در «المآثر و الآثار» و «الذریعه» نام وی محمدصالح ذکر شده است. از آثار او «زهر الرياض»، «حاشیه بر ریاض» جدش، «صفاء الروضه»، «حاشیه بر الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة»، «المهدب فی الأصول» یا «مهدب القوانین»، «حاشیه بر القوانین»، «رساله‌ای در مسئله تجزی» در اجتهاد.

در «الذریعه» در توضیح کتاب «زهر الرياض» گوید: «حاشیة على الرياض لسبط المصطفى السيد الأمير محمدصالح المعروف بعرب ابنالأمير السيد حسين الملقب بالداماد؛ لأنّه كان صهر صاحب الرياض على بنته، الحائری الطهرانی المتوفی بطهران ليلة الجمعة -2- ع 1303 ذکره في (المآثر) و حمل إلى رواق الحائر الحسينی بکربلاء» (آقا بزرگ تهرانی، 1408، ج. 71: 12) در مورد «صفاء الروضه» نیز آورده است:

«حاشية على الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية للسيد الأمير محمد صالح بن حسن الحائر الموسوي الشهير بميرزا صالح عرب و كان والده السيد حسن يعرف بداماد؛ لأنَّه كان صهر المير سيد علي صاحب الرياض الطباطبائي الحائر و ميرزا صالح سكن طهران بعد أشخاصه من كربلاء إلى قسطنطينية و رجوعه منها في أوائل عصر ناصر الدين شاه و تزوج بابنته السيد إسماعيل البهبهاني والد السيد عبدالله البهبهاني الشهيد 1328 و كان ميرزا صالح نزيل طهران إلى أن توفي بها في 2- 1303 ع كما ذكره في المأثر والآثار و له حاشية على الرياض الموسومة زهر الرياض و حاشية على القوانين موسومة مهذب القوانين» (آقا بزرگ تهرانی، 1408، ج. 43: 15 همچنین در مورد كتاب «المهذب في الأصول» گوید:» للسيد الحاج ميرزا محمد صالح الموسوي المعروف بعرب، ابن الميرزا سيد محمدحسن الداماد؛ لأنَّه كان صهر صاحب الرياض على بنته الحائر الظهراني، صاحب صفاء الروضة ذكره في المأثر. أقول: هو مهذب القوانين، حاشية عليه بـ [قوله... قوله...] طبع منه مجلد إلى بحث مقدمة الواجب قبل وفاته في 1303 ثم توفي عن عمر 84 سنة في ليلة من ربيع الثاني سنة 1303، و مادة تاريخه: [صدر جنت حجله گاه صالح داماد شد]» (آقا بزرگ تهرانی، 1408، ج. 293: 23).

شيخ عباس قمي نيز درباره وى مى نويسد: «صالح عرب بن حسن بن يوسف الموسوي الفاموري الفارسي، سيد عالم فاضل جليل فقيه محقق معروف به داماد، به سبب آن که پدرش جناب آقا ميرزا سيد حسن، داماد سيد صاحب رياض بوده و جدش حاجي سيد يوسف داماد ميرزا مجدالدين محمد، متولى مدرسه منصوريه شيراز ابن سيد اجل سيد عليخان شيرازی مدنی است و آقا ميرزا صالح مذکور در خدمت خال ماجد خود جناب آقا سيد مهدی... تكميل مراتب علم فرموده و آن جناب را تأليفاتی است از جمله: كتاب مهذب در اصول و زهر الرياض حاشيه بر رياض و نيز حاشيه بر روضه، فرموده: اگر نام روضة الصفاء نبود، اين حاشيه را صفاء الروضه مى ناميدم. گويند: سيدی غيور بود و مواظبي فوق العاده به تلاوت قرآن مجید داشت و در احترام قرآن اهتمامي عظيم داشت و در حال قرائت و غيرها، آن را بر زمين نمى گذاشت... و بالجمله: آميرزا صالح مذکور در تهران، توطن فرموده بود و در دوم ربيع الثاني سنه 1303 در دارالخلافه وفات کرد. جنازه اش را به عتبات عاليات حمل دادند و در تاريخ فوت او گفته اند: «صدر جنت حجله گاه صالح داماد شد»(1303) » (قمي، 1385، ج. 1، 361-362).

5- متن نامه-

[سؤال آقا ميرزا سيد صالح داماد عرب تهرانی] السؤال: هل القائل بأن وقوع الوكالة في ضمن العقد اللازم يوجب عدم إنزال الوكيل بالعزل و عدم صحة العزل يقول بالتفصيل بين الوكالة في الطلاق الواقعه في ضمن العقد اللازم و الوكالة في البيع الواقعه فيه⁵ بمعنى أنه هل يقول بأن الوكيل في الثنائي و هو الوكيل في البيع لا ينزعز بالعزل و الوكيل في الاول و هو الوكيل في الطلاق ينزعز بالعزل؟

[جواب شيخ العراقيين شيخ عبدالحسين بن على تهرانی] الجواب: بسم الله تعالى نعم يمكن الفرق بين الطلاق و غيره من العقود و الایقاعات و لم ينعقد إجماع على العموم بل قل من صرِّح بالعموم من السلف و إن وجد في عبارٍ جماعة من الاواخر.

فيبني المسئلَةُ و مأخذها إنَّ الوكالةُ المشرطةُ هل هي: لإستنابةٍ في التصرُّف المأخوذ دوام لاذن و الرضا بحيث اذا ارتفعا ارتفع معنى الإستنابة و الوكالة و لذلك تبطل بالموت و التحجير و نحوهما او احداث ولاية بحسب الشرط فلا تبطل بما تبطل به الوكالة و الغرض من الولاية المشرطة هي السلطنة المشروطة الغير الملحوظ فيها إذن المشروط عليه⁶ و رضاه و هذا الشرط تابع لإنشاء المشرطين إطلاقاً و تقييدها بالنسبة الى حيات المشرطة عليه و غيرها من الجهات.

ويستفاد من جملة من الفروع والعبارات أنَّ الغرض من الوكالة المشروطة إنما هو إشارة السُّلطنة و الاستيلاء لا النِّيابة الأذن المأمور فيها دوام الإذن والإستابة فهذه السُّلطنة حيث ما تحققت و حكمنا بنفوذها تورث نفوذ العمل المستولى عليه وإن لم يقم بالمشترط عليه بحسب العرف نظراً إلى إقتضاء الشرط و نفوذه وليس في الأدلة ما يقتضي بطلان هذا الشرط في غير الطلاق بل المستفاد من كثير من كلماتهم صحته بالمعنى المذكور. أما في الطلاق فلا يجوز الاشتراط المزبور ولا يمكن إحداث الولاية و السُّلطان لغير الزوج فلو شرطها كان مخالفًا للسنة لقولهم (ع): «الطلاق بيد من أخذ بالسابق» المستفاد منه عدم قيامه بغير الزوج بحيث ينتمي إلى غير الزوج ولا ينسب إليه وهذا لا ينافي ما إنعقد عليه لاجماع من جواز التوكيل فيه فإنَّ الطلاق كما ينتمي إلى الوكيل لمباشرته في الإنشاء كذلك ينتمي إلى الموكِّل كما يساعد عليه العرف و طريقه 8 أهل اللسان وليس كذلك في غير الإستابة الأذن فإذاً العمل الواقع من المشروط له التصرف على غير جهة النِّيابة والإذن حال العمل بل على جهة السُّلطان و الولاية وإن لم يأذن به المشترط عليه حال العمل لا ينتمي إلى المشترط عليه في طريق العرف و العادة بل إنما ينتمي إلى المشروط له وهذا مما لا يستقيم في الطلاق كما سمعت و شرح الكلام و بسطه إلى شرح الكلام في أمور طوينها 9 لضيق المجال.

ومجمل الكلام ما أشرنا إليه وقد نبه على بعض ما ذكرناه شيخنا شيخ الطائف 10 أثناء الدرس بعد طول الكلام في محضره الشَّرِيف قدس الله نفسه الزكورة إنتهي.

أقول ليس السؤال عن إنعقاد الاجماع كيف وأصل مسئلة لزوم الوكالة المشترطة في العقود اللازم مع إشارة لزومها و عدم بطلانها بالعزل مما اختلفوا فيه علي قولين قول 11 بلزمها علي وجه لا تبطل بالعزل و لا يؤثر فيها و قول بعدم لزومها و بقائها علي أصلها المبني علي الجواز و لا ريب أنَّ إطلاق كلام القائلين بالأول يشمل اشتراط الوكالة في كل من الطلاق و غيره كما يستحيل اشتراط غيرها مما هو مبني علي الجواز و ليس في شيء من كلماتهم ما يشعر أو يوهم بالفرق بين الوكالتين المشترطتين في عقد لازم و ظاهر إطلاقهم يؤذن بإجماعهم علي ذلك على العموم و الإطلاق و يؤيده تصريح بعض من السلف و جماعة من الخلف بالعموم كما ذكر في الجواب فلا حاجة الي تصريح السلف بل المحتاج إليه التصریح بعدهم.

وعلي كل حال فالسؤال إنما هو عن وجود القول بالتفصيل و ما في الجواب من أنَّ مبني المسئلة و مأخذها إن الوكالة المشترطة هل هي لإستابة في التصرف الي آخره، فيه ما لا يخفى إذ ليس في شيء من كلماتهم ما يشعر بأنَّ شرط الوكالة في العقود اللازم و شرط عدم عزل الوكيل يوجب انقلاب الوكالة و لإستابة ولاية و سلطنة و إستيلاء علي وجه لا ينتمي العمل الموكِّل فيه إذا أوقعه الوكيل بالوكالة المزبورة الي الموكِّل المشترطة عليه الوكالة و عدم العزل إذ الظاهر الذي لا يعتريه شك و شبهة أنَّ كلام أرباب القولين متافقون علي وقوع العمل عن الموكِّل المشترط عليه ذلك و علي إنتسابه اليه و هو الذي يقتضيه العرف و العادة كيف و عدم إنتساب العمل المزبور إليه ينافي الوكالة المفروض إشتراطها بل لو قصد المشترطان بشرط الوكالة الولاية مع قصد الوكالة و التصریح بها لكان بينهما من التنافي الواضح الموجب لبطلان الشرط و هو يقتضي فساد العقد كما هو المعروف بين الأصحاب و إن خالف في فساده بفساد الشرط جماعة.

وبالجملة محل الخلاف بين القولين ليس إنقلاب الوكالة المشترطة في العقود اللازم ولاية بل بقائتها و كونها وكالة حتى مع الشرط المزبور كما لم يخالف فيه أحد ظاهراً بل و قطعاً و إنما الخلاف بينها في أنَّ الوكالة المبنية علي الجواز بالشرط المزبور تشير لازمة علي وجه لم يبق سلطنة للموكِّل علي العزل.

ولا شبهة في إرادتهم من نفي سلطنة الموكِّل نفي هذه السُّلطنة عمما وكل فيه و لذا لا تأمل و لا شبهة في صحة البيع من الموكِّل للوکيل بالوكالة المشترطة بالشرط المزبور و نحوه الطلاق و غيره من العقود و الإيقاعات بل لا تأمل ظاهراً في أنَّ المشترطين لو أرادا بشرط الوكالة نفي سلطنة الموكِّل عمما وكل فيه علي وجه تنتقل تلك

السلطة الى الوكيل ولم تبق للموكل بالمرة كان شرطها حينئذ فاسداً و كذلك لا أظن أن يلتزم أحد القول بعدم بطلان الوكالة المشترطة بعد العزل بالشرط المزبور بغير العزل من الموت والجنون و نحوهما مما تبطل به الوكالة بل لا تأمل في أن المشترطين للوكالة لو شرطا الوكالة بعد موتها الموكل أو إلى بعد موتها على وجه يكون مقصودهما بها الوكالة التي هي من العقود الإذنية لا الوصية كان الشرط باطلاقاً لبديهية إنشاء المشترطين إطلاق الوكالة على وجه يشمل الوكالة بعد الموت إنشاء فاسد للادلة الدالة على إنقطاع الإذن بالموت وإنفاق ما وكل فيه الى الورثة وعدم إنقطاع الإذن بالعزل وعدم الرضاء الللاحق مع حياة الآذن للدليل الذي هو عموم ما دل على وجوب الوفاء بالعقود¹² والشروط لا يقتضي عدم إنقطاع الإذن بالموت الموجب لعدم بقاء الآذن.

فقد ظهر مما ذكرنا أنّ وقوع كلّ من البيع والطلاق من الوكيل بالوكالة المشترطة إن قلنا بلزمها بالشرط وإن كان بعد العزل الفاسد الغير المؤثر يننسب الي كلّ من المالك والزوج الموكل باعتبار التوكيل والوقوع عنه كما انه يننسب الي الوكيل باعتبار إنشائه ذلك عن الموكل كما يساعد عليه العرف والعادة والطريقة الظاهرة الجلية عند أهل اللسان و قولهم (ع) «الطلاق بيد من أخذ بالساق¹³» بعد قيام الأجماع علي جواز التوكيل فيه لا يقتضي الإنزال بالعزل فلا يكون منافيًّا لعموم «أوفوا بالعقود¹⁴» و عموم «المؤمنون عند شروطهم¹⁵» بعد عدم إقتضاء هذين العمومين إنتساب الطلاق الي الوكيل دون الزوج فالوكليل الللازم وكالته إن قلنا بلزمها إن أوقع ما وكل فيه بيعاً كان أو طلاقاً أو غيرهما عن الموكل في وقت له ذلك وإن كان بعد العزل وبعد بلوغه إليه فلا ريب في صحته وإن كان ما أوقعه كذلك طلاقاً وإن أوقعه لا عن الموكل فلا ريب في بطلانه وإن كان بيعاً وأوقعه قبل العزل والله العالم بحقائق أحکامه.

و قد عرضت ما حررته بقولي أقول إلى هنا مما خطر بخاطري الفاتر¹⁶ من الشبهات التي حضرت المولى المجيب راجياً رفعها من ذلك الجناب فكيف المعروض لدى جناب السيد السندي¹⁷ أadam الله أيام عزه و علاه إذ ليس الغرض من عبائر القاصرة دعوي إن الوكالة بعد الاشتراط ينقلب الي الولاية ولا أظن أحداً يقول بذلك بل الغرض إن الوكالة المشترطة علي ما يظهر من جملة من الفروع والعبائر ليست علي ظاهر التعبير من كونها إستابة إذنية ولو كانت الاستابة مقصودة لارتفاعت بالعزل كما ترفع بسائر العوارض والطواري علي ما اشرتم اليه.

و هذا لا ينافي لزوم الشروط و وجوب الوفاء بها فإن الشرط لا يغير الموضوع والمحل و ما هو مأخوذ فيهما والإإنزال عند من يقول به انما هو من جهة إقتضاء الاستابة ذلك و عدم بقاء الموضوع و معنى النية بعد الفرض لا من جهة جواز عدم القيام بالشرط و هدمه و بينهما فرق واضح لا يخفى علي مثل جنابك بل الظاهر مما ذكرنا ان الوكالة المشترطة انما هي السلطة المشترطة و هذا المعنى ليس مما يتبعه الإنزال بل يكون من الحقوق المشترطة كسائر الحقوق حيثما تشرط و هذا هو المناسب للطلاق و التقيد بالنسبة الي الحيوة ولو كانت الوكالة المقصودة هي الاستابة المعهودة فكيف يلتزم بانتقالها إلى الوارث ولو بالشرط كما إلتزم به العلامة في التحرير و القواعد¹⁸ و المحقق في الشرياع¹⁹ و غيرهما في غيرها و ما يتوجه من كون المراد بالانتقال إنشاء النية للوارث بأن يكون نائباً بعد وفات المورث فهو فاسد جداً لكونه منافيًّا لجملة من الشرایط المعتبرة في الاستابة و الوكالة و هذا واضح لا يحتاج إلى شرح و بسط مقال و لو جعلنا الغرض من الوكالة المشترطة السلطة علي ما وكل فيه ليستقيم ما ذكروه من إنتقال الحق إلى الوارث و لا ينافي عدم الانتقال بدون الشرط لكون الظاهر من الشرط مباشرة المورث و سلطنته و بالشرط يرتفع هذا المعنى.

و لا يبقى فرق بين العلم بالوارث و الجهل به حال الشرط و قبوله ذلك و عدمه²⁰ و صغره و كبره كما يقتضيه ظاهر إطلاق كلماتهم و أما العبائر التي يستفادنا منها كون الوكالة التسليط المذكور لا الاستابة فهي موكولة بالحضور و حاصل الغرض أن الوكالة المشترطة ليست إستابة على المعنى المعهود منها بل انما هي تسليط و إحداث ولاية و لا يجوز في باب الطلاق و إن جاز في غيره و السلام عليكم إنتهى.

أقول مستفهمًا من المولى المجيب دام علاه و راجياً الورود و التروي من نحو تحقيقاته:

أولاً انَّ الذِّي فهمته انَّما هو من جملة ما في الجواب ولاسيما ما فيه من قوله أو إحداث ولايته و قوله في الفرق بين الطلاق و غيره أَمَّا في الطلاق فلا يجوز الاشتراط المزبور ولا يمكن إحداث الولاية و السلطان لغير الزوج فلو شرطها كان مخالفًا للسِّنَّة المستفاد منها عدم قيامه بغير الزوج بحيث ينتمي إلى غير الزوج ولا ينتمي إليه²¹ وغير ذلك مما هو ظاهر لو لم يكن صريحاً في جعل النزاع بين الفريقين في إنقلاب الوكالة ولاية و عدمه و للظهور المزبور بحسب فهمي القاصر عرضت ما بخاطرى الفاتر من الشبهات إلى ذلك الجناب²² رفعها منه دام علاه و اللَا فعبايره دامت أيام إفادته في أعلى مرتبة الفصاحة و البلاغة و حاشاها ثم حاشاها من القصور كيف و هي كالتنزيل ممن هو متبع في كل الأمور.

و ثانياً انَّ الذِّي يظهر منهم انَّ النزاع بين الفريقين انَّما هو في أنَّ الوكالة المشترطة على ما هي عليه من الاستنابة الاذنية هل تلزم بالشرط و لا تعزل بالانزال تحكيمًا لعموم الأمر بالوفاء بالعقود و الشروط و ترجحًا له على إطلاقات الوكالة و الإطلاقات الداللة على أنها جاية تعزل بالانزال أم لا بل هي باقية على ما بنيت عليه من الجواز تحكيمًا للإطلاقات المزبورة و ترجحًا لها على تلك العمومات. كيف لا و هم متّفقون ظاهراً على أنَّ الوكيل لو أوقع ما وكلَّ فيه و لو بالوكالة المشترطة وقع ذلك عن الموكل و إنتمي إليه أيضًا في غيرها من الوكالات من دون فرق بينه وبين الوكالة المشترطة من هذه الجهة.

و الفرق بينها وبين غيرها من الوكالات ليس إلا في اللزوم بالشرط و عدمه ثم إنَّ المراد من السلطنة المشترطة التي جعلت الوكالة المشترطة، عبارة²³ عنها إنَّ كان الولاية و السلطنة المستقلة على وجه يكون للوكيل اياً ما وكلَّ فيه من غير أن يلاحظ فيه الموكل و الواقع عنه فلم يقل به أحد و لا جنابك تقول به و إنَّ كان السلطنة على الإيقاع عن الموكل على وجه ينتمي إليه فإنَّ كان المراد من ذلك إنتقال ما للموكل من السلطنة إلى الوكيل على وجه لم يتوله سلطنته أصلًا لا على العزل و لا على فعل ما وكلَّ فيه فهو مع كونه كالأول لم يقل به أحد و لا جنابك تلتزم به لايوجب التفرقة بين ما إذا كان متعلق الوكالة المزبورة الطلاق أو غيره.

فإنَّ الشرط المزبور حينئذ في الطلاق، ينافي عموم قولهم (ع): «الطلاق بيد من أخذ بالساق»²⁴ الموجب لكون سلطنة الطلاق للزوج دون غيره و في غير الطلاق ينافي عموم قولهم (ع): «الناس مسلطون على اموالهم»²⁵ الموجب لدوران السلطنة المزبورة مدار الملك و بقائهما ببقاء الملك و إرتفاعها بارتفاعه و إنَّ كان المراد من ذلك جعل السلطنة للوكيل في فعل ما وكلَّ فيه على وجه لم يكن للموكل السلطنة على العزل خاصة بحيث لا تناهى فيه بقاء سلطنة الموكل على فعل ما وكلَّ فيه فهو و إنَّ لم تناهى ما يظهر منهم في المقام من أنَّ النزاع بين الفريقين في أنَّ الشرط المزبور هل يوجب السلطنة المزبورة للوكيل و ينفي سلطنة الموكل عن العزل أم لا؟ فالسائل باللزوم يقول به و النافي له ينفيه إلا أنه أيضًا لايوجب التفرقة بين ما إذا تعلقت الوكالة المشترطة بالطلاق أو بغيره.

فإن شرط الوكالة المزبورة بعد فرض انتسابها الواقع من الوكيل و إنَّ كان الطلاق²⁶ إلى الموكل لا ينافي قوله (ع): «الطلاق بيد من أخذ بالساق»²⁷ بعد قيام الاجماع على صحة الوكالة فيه فإنَّ مقتضى العموم المزبور حينئذ ليس إلَّا انَّ الطلاق لا يقع إلا من الزوج بنفسه أو بوكيله الموقَّع للطلاق عنه فهو²⁸ المطلق حقيقة و إن²⁹ أوقعه الوكيل المزبور فلا منافاة حينئذ بينه و بين لزوم الوكالة المشترطة إنْ قلنا بلزمها و المنافي للزومها حينئذ تعلق³⁰ بالطلاق أو بغيره ليس إلا الإطلاقات الداللة على ابتنائها على الجواز.

فمن قال باللزوم قيد تلك الإطلاقات بعموم ما دلَّ على لزوم العقود و الشروط و من قال بعدمه خصص العموم المذكور بها و الظاهر أنه لا خلاف بين الفريقين في بطلان الوكالة و إنَّ كانت مشترطة بموت الموكل و جنونه و كذا لا خلاف بينهم على الظاهر في بطلانها و إنَّ كانت كذلك بموت الوكيل و جنونه و عدم انتقالها إلى

ورثة الوكيل و ما حكاه سلّمه الله³¹ كما عن الفاضلين³² في الشّرائع و التّحرير و القواعد و غيرهما في غيرها من إلترام إنتقالها إلى الوارث فالظّاهر منهم وإن لم يحضر في الان شيء من كلماتهم، إختصاص ذلك بما إذا كان المرتهن وكيلًا في بيع العين المرهونة.

وليس ذلك منهم لارادتهم من الانتقال انشاء النيابة للوارث بعد وفات المؤرث ليتوقف صحة هذا الائتمان على وجوده واستجمامه حال الإنشاء للشّرائع المعترفة في صحة استنابته من 33 العقل والبلوغ وعلم الموكل به وهم يقولون به مطلوب ولا لأنّ الفرض من الوكالة المشترطة السلطنة على ما وكل فيه لأنّ الفرض المزبور على فرض تسليمه لا يقتضي الا ثبوت السلطنة للوكيل بنفسه وهو لا يقتضي الانتقال إلى الوارث كيف وسلطنة الوصي مع كونها سلطنة ولاية أقوى من هذه السلطنة لا تنتقل إلى وارثه بالبداهة و باجماع علماء الإسلام كافية فلا يلزم من ثبوت هذه السلطنة الانتقال إلى الوارث على أنه لو كان الوجه فيما ذكروه أحد الوجهين المزبورين لكان اللازم أن يقولوا بإنتقالها إلى الوارث مطلوب وإن كان الوكيل غير المرتهن أو كانت الوكالة في غير الرهن ولا اطلق أن يقول به جاحد فضلاً عن عالم فضلاً عن هؤلاء الأعلام الذين هم الأساطين و رؤساء الدين.

فالظّاهر والله أعلم أنّ الوجه فيما ذكروه ليس الا تخيلهم نور الله مضاجعهم إقتضاء توكيلاً المرتهن في بيع مال الرهانة الاستنابة والأذن في البيع بالصّراحة وإنشاء حق الإستيفاء له مستقلّاً على وجه لا يحتاج فيه إلى الرجوع إلى الحاكم وغيره باللزوم العرفي فبموته تبطل الاستنابة الإذنية ويبقى حق الإستيفاء وينتقل إلى ورثته بسبب إنتقال حق الإرتهان إليهم.

هذا غاية ما يمكن أن يقال في توجيه ما ذكروه والله العالم هذا وقد عرضت جميع ما حرّرناه من السؤال و الجواب وما سمح لي من الشبهات التي ذكرتها بقولي أقول إلى هنا إلى المولى الأعظم المحروس بعين عنابة الله الذي هو من رؤساء مشايخنا وأفقيه أهل زماننا وبعد أن أطّلع على ذلك كله حقق بما بلغ أعلى درجة التّحقيق وكتب ما يليق أن يكتب بالنور على جهات الحور فقال دام علاه وأجاد ولنعم ما أجاد و قال الظّاهر من كلام الأصحاب انه لا إشكال في بطلان الوكالة المشترطة بممات الشارط سواء كان راهنا أو غيره وكذلك لا إشكال في بطلانها بممات المشروط له سواء كان مرتهنا أو غيره فلو مات المرتهن أو غيره المشروط وكذلكهما لم تنتقل إلى الوارث قطعاً.

نعم قد ذكر الفاضلان وغيرهما بل الظّاهر أنه لا خلاف فيه بين الأصحاب انه لو إشترط في العقد الوكالة أيضاً لوارث من اشتراط وكالته صح ذلك ايضاً إلا ان تطبق ذلك على القواعد في غاية الاشكال إذ لا معنى لإشتراط إنتقال الوكالة التي تبطل بالموت ولا معنى لإشتراط وكالة الوارث بمعنى حصولها بنفس الشرط في العقد مع أنه ربما لا يكون موجوداً حال الاشتراط فضلاً عن باقي الشّرائع المعترفة في الوكيل ولهذا قد حمل بعض مشايخنا كلام الأصحاب هنا على إرادة أحد أمرين:

أحدهما إرادة الوكالة العقدية و معنى إشتراطها هو إشتراط إيجاد عقدها على الراهن مثلاً و لزومها حينئذ بالشرط اما ان المراد ولو من القرينة ارادة عدم العزل أو لأنّ المراد البيع عن الموكل من حين إيجاد صيغة التوكيل إلى حصول البيع فلو عزله في الاثناء لم يؤثر لكونه منافيًّا للشرط الذي هو البيع عنه وكيلًا من حين التوكيل وعلى هذا المعنى لا يلزم إثبات نفي أحکام الوكالة المطلقة عن المشترطة كالفسخ بالموت و شبهه إذ معنى لزومها حينئذ عدم جواز فسخها من الموكل لا غير و عليه أيضاً لا إشكال في صحة إشتراطها بالنسبة إلى ورثة الوكيل إذ المراد منه إلزام الموكل بإيجاد عقد الوكالة بالنسبة إلى الوارث لا ان المراد إنتقال الوكالة من دون عقدها إلى الوارث الذي هو مخالف للضوابط.

وثانيهما ان المراد بالوكاله هنا المصدق الموقّع لمصادقها مع عدم التّقييد بكونها وكالة نحو ملك العين

بعوض معلوم و إن لم يكن بيعاً و إشتراط مثل ذلك صحيح لا مانع منه إذ لا دليل على إنحصار مفاد الوكالة في عقدها خاصة و عليه لا يلزم إجراء أحكام الوكالة عليه إذ أحكامها انما تجري على عقدها لا غير.

نعم ما يلزم معنى النّيابة بحيث فيه فينفسخ بالموت إذ لا يعقل النّيابة عن الميت فتأمل. إنتهى كلامه أطال الله بقائه.

پی‌نوشت

1. اساتید شیخ‌العراقین عبارت‌اند از: شیخ عیسی زاهد، شیخ مشکور حولاوی، صاحب جواهر، سید محمد شفیع جاپلچی، مولی محمد رفیع جیلانی، شیخ حسن بن شیخ جعفر کاشف‌الغطاء، سید ابراهیم قزوینی (استادی، 42: 1390).

2. در مورد شیخ‌العراقین رک. به: أحسن الوديعة، ج 1، ص 75؛ طبقات أعلام الشيعة، ج 2، ص 716؛ أعيان الشيعة، ج 7، ص 438؛ ریحانة الادب، ج 3، ص 329؛ الکنی و الألقاب، ج 2، ص 397؛ الذريعة، ج 1، ص 126؛ ج 4، ص 142؛ ج 21، ص 132؛ تاریخ آداب اللغة، ج 4، ص 141؛ المأثر و الآثار، ص 139؛ خاتمة مستدرک، ج 2، ص 114؛ معارف الرجال، ج 2، ص 34؛ نجوم السماء، ج 1، ص 86؛ لباب الألقاب، ص 49.

3. مسجدی به نام شیخ عبدالحسین وجود ندارد و این سخن، اشتباه است؛ بلکه آن‌چه اکنون هست، مدرسه علمیه زیبایی با نام شیخ عبدالحسین است. این مدرسه به سبک مدرسه مروی تهران و مدرسه امام خمینی(ره) [فتحعلی شاه] کاشان می‌باشد که دارای چهار ایوان بوده و دور تا دور آن، حجره‌هایی جهت اسکان طلاب تعییه شده است. حیاط و حوض نیز در وسط آن قرار گرفته است. از متولیان این مدرسه، مرحوم آیت‌الله سید هادی خسروشاهی و آیت‌الله سید باقر خسروشاهی را می‌توان نام برد که هر کدام در زمان تصدی‌گری خویش، جهت رونق و آسایش طلاب علوم دینی، فعالیت‌های لازم و بایسته‌ای را انجام داده‌اند که از جمله می‌توان به ساخت کتابخانه امام صادق(ع) اشاره کرد.

4. در مورد سید صالح عرب رک. به: أعيان الشيعة، ج 1، ص 881؛ طبقات أعلام الشيعة، ج 7، ص 368؛ الکنی و الألقاب، ج 2، ص 227؛ ریحانة الادب، ج 4، ص 120؛ الذريعة، ج 12، ص 70؛ ج 15، ص 43؛ ج 23، ص 293؛ المأثر و الآثار، ص 148؛ علمای معاصرین، ص 18؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ص 523؛ شهداء الفضیلة، ص 369؛ چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه، ج 2، ص 754.

5. أى: في ضمن العقد اللازم.

6. المراد من المشروط عليه هو الموكل.

7. نوری، 1408، ج. 306: 15.

«8. طریقہ «عطف بر «العرف» می‌باشد.

«9. طوی الأرض يطويها طیاً إذا قطعها و كذلك الثوب إذا ثنى بعضه على بعض و طوى السرّ دوني إذا كتمه و طوى الرّكي بالحجارة و مصدرها كلها الطّی» (ابن درید، 1988، ج. 1: 242).

10. در عرف فقها، مقصود از «شیخ الطائفه»، شیخ طوسی است؛ اما با توجه به قرینه «أثناء الدرس» که در کلام شیخ‌العراقین آمده، احتمال دارد که مراد وی، شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر الكلام) باشد که

برجسته‌ترین استاد او از بین هشت استاد دیگر است.

« 11. قول « بدل بعض از کل از « قولین » می‌باشد؛ بنابراین، کسره می‌گیرد.

« 12. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُهُودِ (مائده: 1)

13. نوری، 1408، ج. 306.

14. مائدہ: 1

15. طوسی، 1390، ج. 232.

16. فتر فتوراً: سکن عن حدته و لان بعد شدته. و طرف فاتر: فيه فتور و سجو و ليس بحاد النظر و يجد في جسدہ فترة أی ضعفا (فراهیدی، 1410، ج. 114: 8)

17. مقصود، سید صالح داماد عرب تهرانی است که طی نامه حاضر، سؤال فقهی خود را مطرح کرده است.

18. مقصود، علامه حلی از علمای بزرگ شیعه می‌باشد و کتب « تحریر » و « قواعد »، از تألیفات اوست.

19. مقصود، محقق حلی است. علما به کتاب شرایع‌الاسلام وی، توجه بلیغ داشته و حواشی و شروح بسیاری بر آن نگاشته‌اند.

20. در نسخه خطی این‌گونه آمده است: « و قوله ذلك ذلك اشتباه از سوی كاتب می‌باشد و ما مصحح آن را نگاشتیم .

21. أی: إلى الزوج.

22. ظاهراً مقصود، سید صالح داماد عرب تهرانی است.

23. لفظ « عباره »، خبر برای « إن » می‌باشد.

24. نوری، 1408، ج. 306.

25. مجلسی، 1403، ج. 272.

26. در نسخه خطی این‌گونه آمده است: « طلاقاً » که ظاهراً اشتباه از سوی کاتب می‌باشد و ما مصحح آن را نگاشتیم .

27. نوری، 1408، ج. 306.

28. أی: الزوج.

29. لفظ « إن » شرطیه نیست، بلکه وصلیه است؛ به معنای « اگر چه. »

30. در نسخه خطی « تعلقت » آمده که صحیح نیست؛ چون صفت « منافی » می‌باشد و در موصوف و صفت، مطابقت بین مذکور و مؤنث، شرط است.

31. شاید مقصود شیخ، المولی‌المجیب باشد که تاکنون دو بار از وی یاد کرده است.

32. مقصود، علامه حلی و محقق حلی است.

«33 من» بیانیه بوده و مصادیق شرایط معتبر را بیان می‌کند.

کتابنامه

* قرآن کریم.

1. ابن درید، محمد بن حسن. 1988(م)، جمهرة اللغة، بيروت: دارالعلم للملائين.
2. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین. (بی‌تا)، کفاية الأصول، قم: مؤسسه آل‌البیت(ع) لإحياء التراث.
3. استادی، رضا. 1390(ش)، «شيخ العراقيين و كتاب اسرار الصلاة»، دوماهنامه آئینه پژوهش، شماره 129، مرداد و شهریور، ص. 41-49.
4. آقا بزرگ تهرانی. 1408(ق)، الذريعة إلى تصانيف الشيعة، قم و تهران: نشر اسماعیلیان قم و کتابخانه اسلامیه تهران.
5. درایتی، مصطفی. 1391(ش)، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران(فتخا)، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
6. سبحانی، جعفر. 1387(ش)، الموجز في أصول الفقه، قم: مؤسسة الإمام الصادق(ع).
7. شیخ‌العراقيین، عبدالحسین بن علی تهرانی و داماد عرب تهرانی، سید صالح، مکاتبه (پرسش و پاسخ)، تهران: کتابخانه دانشگاه تهران، شن 1/770 [نسخه خطی].
8. طوسی، محمد بن الحسن. 1390(ق)، الإستبصار فيما اختلف من الأخبار، تصحیح: حسن الموسوی الخرسان، تهران: دارالکتب الإسلامية.
9. فانی، کامران و صدر حاج سیدجوادی، احمد و بهاءالدین خرمشاهی. 1357(ش)، دایرةالمعارف تشیع، تهران: نشر شهید سعید محبی.
10. فراهیدی، خلیل بن احمد. 1410(ق)، کتاب العین، قم: نشر هجرت.
11. قمی، شیخ عباس. 1385(ش)، الفوائد الرضویه فی أحوال علماء المذهب الجعفریه، قم: بوستان کتاب.
12. -----. 1368(ش)، الکنی و الالقاب، تهران: مکتبة الصدر.
13. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. 1403(ق)، بحار الأنوار، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
14. نوری، حسین بن محمدتقی. 1408(ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسه آل‌البیت(ع) لإحياء التراث.